



وحشت حضرت سلیمان (ع) از طغیان و کفر نعمت/ عذاب شدید، خصوصیت فعل کفر است

آیت‌الله قهری در جلسه درس اخلاق فرمودند: با عدم استفاده صحیح از اعضاء و جوارح، فضل خدا را لگدمال کرده و کفران نعمت می‌کنیم! و عذاب خدا برای کافران شدید است.

آیت‌الله قهری در جلسه درس اخلاق فرمودند: با عدم استفاده صحیح از اعضاء و جوارح، فضل خدا را لگدمال کرده و کفران نعمت می‌کنیم! و عذاب خدا برای کافران شدید است.

به گزارش خبرگزاری مهر، دویست و هفتاد و نهمین جلسه درس اخلاق حضرت آیت‌الله قهری در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد. در متن ذیل مشروح بیانات نورانی ایشان، به رشته تحریر درآمده است:

یک جایگاه جلوه حقیقت اخلاق عندالاولیاء

خصوصیت اولیاء خدا در باب متخلق شدن به اخلاق الهی، چند جا جلوه می‌کند. یکی از جایگاه‌های جلوه حقیقت اخلاق، عندالاولیاء، این است: نسبت به نعم الهی، شاکر هستند؛ نسبت به اعضاء و جوارح خود، چشم، گوش، پا و هر آنچه هست، شاکر هستند و این شکر نعمت، شکر عملی است.

به یک تعبیری، اجازه نمی‌دهند این نعم الهی در راه مخالفت با پروردگار عالم که او را کفران نعمت می‌دانند، خرج شود. یک لحظه غفلت نسبت به اعضاء و جوارح را کفر نعمت می‌دانند. اگر نعوذ بالله به گناهی مبتلا شدند، این را کفران نعمت نعم الهی می‌دانند. فلذا مراقب هستند و از آن طرف، هر آنچه را از ناحیه خدا هست؛ امانت ذوالجلال و الاکرام می‌دانند. آن‌ها می‌دانند هر چه، ولو جسم خودشان، ولو مالشان، ولو قدرتشان و ...، همه، ابتلائات ذوالجلال و الاکرام برای انسان است و آن‌ها به این مطالب مبتلاء شده‌اند.

اگر جمال دارند، این را به عنوان استحقاق داشتن خود نمی‌دانند، بلکه می‌گویند: این، فضلی از ناحیه خداست، اما فضلی هم هست که از باب امتحان و ابتلاء است! اگر مال، قدرت و ... است، فضل هست، اما این‌ها هم ابتلاء است. لذا وحشت دارند که کفران نعمت شود و برای این که کفران نعمت نشود، متخلق به اخلاق الهی می‌شوند، «تخلقوا بأخلاق الله».

وحشت حضرت سلیمان از طغیان و کفر نعمت!

در جلسه گذشته بیان کردیم: وقتی از حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) از وجوه کفر در کتاب‌الله سؤال کردند، «لما سُئِلَ عَنْ وَجْهِ الْكَفْرِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» [1]؛ حضرت فرمودند: کفر در کتاب خدا، پنج وجه دارد، «الْكَفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ».

وجوه اول و دوم را در جلسات گذشته بیان کردیم و به وجه سوم رسیدیم که کفر نعمت است، «و الْوَجْهُ الثَّلَاثُ مِنَ الْكَفْرِ كُفْرُ النِّعَمِ». بعد هم بیان کردیم که حضرت فرمودند: «و ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَام: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرْ أَمْ أَكْفُرُ ۚ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَظْعِكُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِي كَرِيمٌ» [2]»، سلیمان فرمود: این‌ها از فضل پروردگارم هست تا من را امتحان کند که شکرگزار هستم و یا کفران نعمت می‌کنم. اگر کسی شکرگزار باشد، برای خودش شکر گذاشته و هر کس کفر بورزد، پس پروردگارم، بی‌نیاز و کریم است.

در جلسه گذشته، در مقوله این آیه که آن نبی مکرم می‌فرماید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرْ أَمْ أَكْفُرُ ۚ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَظْعِكُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِي كَرِيمٌ» [3]، نکاتی را بیان کردیم.

ملک سلیمان معروف است و هیچ کس آن ملک را ندارد، إلا زمان آقا جانمان که دیگر عالم، در سیطره وجود مقدس آن حضرت است. اما حضرت سلیمان نمی‌گوید: من استحقاق این را داشتم، بلکه می‌گوید: این برای امتحان من است، «لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرْ أَمْ أَكْفُرُ» که آیا من شکرگزارم و یا کفران نعمت می‌کنم؟! یعنی آیا من نعوذ بالله طغیان می‌کنم؟! نبی مکرم است، ولی می‌ترسد و می‌گوید: نکند طغیان کنم! نکند با داشتن حکومت و قدرت بر اجنه و حیوانات و ... که همه تحت سیطره من هستند، پروردگار عالم را یادم برود و کفران نعمت کنم!

لذا می‌فرماید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي». خدا می‌خواهد ببیند من شکرگزار هستم یا نیستم و اگر شکرگزار باشم، متعلق به خودم هست، «و مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَظْعِكُ لِنَفْسِهِ». چون خداوند در سوره ابراهیم هم می‌فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» [4]، اگر شکرگزاری کنید، خدا آن را زیاد می‌کند؛ یعنی باز هم به خودتان برمی‌گردد. سود شکرگزاری به خدا نمی‌رسد، بلکه برای خودتان است.

عذاب شدید، خصوصیت فعل کفر است

اما چرا در ادامه می‌فرماید: «و لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؟ در جلسه گذشته، وعده دادیم که نکات این مطلب را بیان کنیم. اولیاء خدا، حسب آیات و روایات شریفه - که به فضل الهی بیان می‌کنیم - مطالبی را در این باره که چرا برای کفران نعمت انسان در این آیه، «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» - عذاب من برای او شدید است - تبیین شده، بیان کردند. «لام» که بر سر «شدید» آمده، چند جهت دارد. یک معنای لام، لام تعلقیه است. یعنی اگر شما شکرگزار بودید، طبیعی است پروردگار عالم این را برای شما قرار داده که نعمت را زیاد می‌کند، لذا این را یقین بدانید.

اما اگر کفران نعمت کردید، یعنی نعمت را پاس نداشتید و قدر آن را ندانستید؛ لام، لام تعلقیه است و خصوصیت این کفران نعمت، این است که عذاب شدیدی در پی دارد. یعنی عامل این عذاب شدید، همان کفر است. عالم، عالم اثر و مؤثر است و اثر عمل شما، همین عذاب شدید است «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» که حالا بیان خواهیم کرد که این عذاب شدید چیست.

البته لام، به قول ابن‌فارس و ابن‌ادریس و آنچه که در شذور الذهب و مغنی هم آمده؛ به معنای لام علت نیز می‌باشد. لام علت،

یعنی این که علت آن عمل، این مطلب می‌شود که توضیح آن، بیش از این، در این مقال نمی‌گنجد.

لذا این لام، یک دلیل و برهان دارد. یعنی خود این شیء، عاملیت برای این علت پیدا می‌کند. نه این که پروردگار عالم عذاب می‌کند. اصلاً می‌فرماید: «إِنْ عَذَابِي»؛ یعنی خود عذاب من، خصوصیتش، این است که اگر کفران نعمت شود، شدید خواهد بود. پس این لام، به کفران یعنی «كَفَرْتُمْ» برمی‌گردد. اگر کفران نعمت شود، خصوصیت این نوع عذاب من، این است که شدید است.

قاعده عذاب موجود است، اما چرا شدید است؟ به خاطر «كَفَرْتُمْ». حاصل کفران نعمت، شدت عذاب است. یعنی اگر عالم، عالم اثر و مؤثر است، اثر فعل کفر، شدة العذاب است؛ این لام، لام تعلقیه است و این، خصوصیتش است.

ببینید در کوه، وقتی شما یک صدا می‌زنید، صدای شما برمی‌گردد. حالا علت برگشت صدا، آن محیط است، نه خود صدای شما! چون صدای شما، همان یکی بود. این محیط است که اثر دارد. البته همان صدای خودتان است که برمی‌گردد، اما علت تکرار، موقعیت مکانی است.

مثل این که آن شیخ العجائب، شیخ بها این کار را انجام داد. ایشان در مسجد امام، کاری کرد که در یک نقطه می‌ایستی و صدا می‌زنی، صدای شما می‌رود، انعکاس می‌یابد و به شدت پخش می‌شود. به این مطلب، اثر و مؤثر می‌گویند.

عدم استفاده صحیح از اعضاء و جوارح و کافر شدن!

نعمت، همان‌طور که از نامش پیداست، عطای الهی است. «ما المعنى النعمة؟» نعمت، به معنی «كنه العطية» است؛ یعنی کنه آن چیزی که عطا می‌کنند، نعمت است. یا به معنی «حقیقة العطية» است؛ یعنی حقیقت عطا، نعمت می‌شود. نعمت، استحقاق نیست، بلکه، لطف است!

شاید بگوییم: اگر من بخواهم انسان باشم، بالاخره قاعده، این است که باید دست، پا، چشم، گوش و ... داشته باشم. پس این‌ها باید بر روی هم جمع شود و استحقاق انسان شدن و قالب انسانی، این است. اما می‌فرمایند: خیر، این که تو را به این حال درآورد، از روی لطف او بوده. لذا اعضاء و جوارح برای تو نیست، لطف است! یعنی وجود تو هم لطف است. همه چیز، لطف است. تو ادعا می‌کنی که من هستم، اما این، لطف خدا و محبت پروردگار عالم است؛ یعنی خدا خواست تو باشی! لذا هر کس از این دید نگاه کند، اگر به فرض یک دست نداشت، هیچ موقع ناشکری نمی‌کند. پروردگار عالم لطف کرده یک دست دیگر، دو پا، دو چشم، دو گوش، یک دهان، یک زبان، یک بینی و ... داده است.

پس اگر از این قاعده لطف، فهمید که همه این‌ها، لطف است، با خود می‌گوید: درست است که موقعی به بدن، بدن می‌گویند که پا، دست، گوش و ... باشد، اما هر کدام لطف است. لذا اگر یک دست نداشت، ناشکری نمی‌کند، بلکه می‌گوید: پروردگار عالم خواست به من این‌طور لطف کند. حتی اگر دو دست و دو پا هم نداشت و به تعبیری یک لخته گوشت بود، باز هم می‌گفت: این، لطف است و خدا خواسته من این‌طور باشم؛ پس من طلبکار نیستم. لذا وقتی حتی اعضاء و جوارح هم فضل از ناحیه خدا شد، «هذا من فضل ربي»، معلوم است، می‌گویم: از این‌جا به بعد پروردگار عالم دارد من را امتحان می‌کند، «لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرُّ أَمْ أَكْفُرُّ». آیا خدا فضل می‌کند که امتحان کند، یا چون مستحق هستم و می‌خواهد جایزه بدهد، فضل می‌کند؟! جایزه نمی‌خواهد بدهد، می‌خواهد من را امتحان کند، «ءَ أَشْكُرُّ أَمْ أَكْفُرُّ».

برای همین است که وقتی کفران نعمت می‌شود، لام تعلق به «كَفَرْتُمْ» دارد و می‌فرماید: «إِنْ عَذَابِي لَشَدِيدٌ». یعنی به خاطر کفران نعمت است که عذاب، شدید می‌شود. چون یادش رفت که این‌ها فضل پروردگار عالم است. لذا سلیمان نبی می‌فرماید: «هذا من فضل ربي ليُبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرُّ أَمْ أَكْفُرُّ وَ مَنْ شَكَرْ فَإِنَّمَا يَظْعَرُّ لَهُ خِزْفٌ ۚ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبي عَنِي كَرِيمٌ»، یعنی: اگر کسی کفر بورزد، پروردگار من، غنی و کریم است و شکر من و تو را نمی‌خواهد. اما پس چرا در این آیه می‌فرماید: «لِيُنْ شَكْرُكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لِيُنْ كَفْرُكُمْ إِن عَذَابِي لَشَدِيدٌ»، هر کس کفر بورزد، عذاب من شدید است؟!

برای این که خصوصیت خود این عمل کفران نعمت، این است؛ یعنی تو متوجه نشدی نعمت، لطف پروردگار عالم است و لطف را لگدمال کردی. نعمت، فضل خدا به تو بود «هذا من فضل ربي» و فضل را خراب کردی. دست یا چشم من و تو، فضل پروردگار عالم است و برای هیچ‌کدام از این‌ها مستحق نیستیم و نمی‌توانیم مدعی هم باشیم که به ما بدهد. لذا اگر کسی با این دید نگاه کند، چه زمانی این اعضاء و جوارح را در راه غیر خودش خرج می‌کند؛ یعنی گناه می‌کند؟!

لذا معنی گناه این است که این اعضاء و جوارحی را که فضل پروردگار عالم بوده، آن هم برای امتحان من، در جایی استفاده کردم که نباید استفاده می‌کردم! دست، چشم، زبان و فکر، بد کار کرد، با این که مال خودم هم نبوده، «هذا من فضل ربي». عوض شکرش که شکر آن هم، عمل در راه خودش است و تازه به من هم بیشتر می‌دهند «لِيُنْ شَكْرُكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»، با گناه، کفران نعمت کردم!!! لذا وقتی نفهمیدم چه کار کنم، بدبخت شدم، غافل شدم و گرفتار نفس دون شدم؛ این اعضاء و جوارح را در راه نادرست بردم.

به صراحت قرآن کریم و مجید الهی و توضیح روایات شریفه، فردای قیامت، هر کدام از این اعضاء و جوارح، لب به سخن می‌گشایند و افشا می‌کنند. وقتی به آن‌ها می‌گویم: بی‌انصاف! تو با من بودی، چرا علیه من برخاستی؟! می‌گوید: من برای تو نبودم، من، فضل پروردگار عالم به تو بودم و تو از من به خوبی بهره‌برداری و در راه خودش استفاده نکردی.

پس به این که انسان بداند این اعضاء و جوارح باید در راه خودش استفاده شود و استفاده نکند، یک نوع کفر می‌گویند که امام صادق (ع)، پنج وجه از این کفر را در قرآن تبیین می‌فرمایند. لذا من هم یک کافر، البته صورت ظاهر می‌دانم پروردگار عالم شریک ندارد، اما یک نوع کافر دیگر هستم و آن، این که کفر نعمت می‌کنم!

شکر نعمت یعنی بدون گناه برگرداندن اعضاء و جوارح

برای همین پروردگار عالم در سوره بقره به نوع دیگری با ما صحبت می‌کند، بعد از آن که می‌فرمایند: «کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رُسُلًا مِّنكُمْ يَتْلُوا آيَاتِنَا وَ يُزَكِّیْکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمْ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» [5]، این‌چنین تبیین می‌کنند: «فَادْكُرُونِي اَذْكُرْکُمْ» [6]، پس من را یاد کنید تا شما را یاد کنم. چگونه یاد کنید؟ به فضل الهی در باب ذکر بیان خواهیم کرد که ذکر لسانی و ذکر عملی داریم. لذا منظور از این یاد کردن، همان یاد کردن با اعضاء و جوارح هم هست.

در ادامه می‌فرماید: «و اشکروا لی»، سپس شکر نعمت کنید. شکر نعمت چیست؟ این که این نعمت اعضاء و جوارح را که از ناحیه خداست، در جای خودش خرج کنیم. «و لا تکفروُن»، کفران نعمت نکنید. معلوم می‌شود وقتی انسان، گرفتار شد؛ دیگر نفس دون، یادش می‌رود که این‌ها برای خودش نیست. خصوصیت متخلّقین به اخلاق الهی، اولیاء خدا و عرفای عظیم‌الشأن و تفاوتشان با من و امثال من، این است: این‌ها مدام یاد خدا هستند و می‌دانند این اعضاء و جوارح، فضل پروردگار عالم به آن‌هاست و این‌ها را مانند یک امانت می‌دانند. خصوصیت امانت، این است که انسان، باید آن را سالم به صاحبش برگرداند. لذا می‌گویند: یک معنی «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ» [7]، یعنی همین که ما برای خودمان نبودیم، ما، لله هستیم، پس باید به سوی خودش برگردیم و اعضاء و جوارح را همان‌طور که بوده، بدون گناه، برگردانیم.

در مثال مناقشه نیست، از باب این که متوجه شویم، بیان می‌کنم. یکی از عزیزان، نکته‌ای را برای من خواند که خیلی عالی بود. گفت: وقتی شهیدانی را که به ظاهر مفقود بودند - که عندالله و عندالملائکه، مشهورین هستند - آوردند و معلوم شد که فرزند یکی از این پدران شهداست؛ پدر آمد، به این پاره استخوان‌ها نگاه کرد و گفت: یک ترازو برای من بیاورید. هر چه علت را پرسیدند، فقط اصرار داشت که ترازویی به او بدهند. ترازو را آوردند. استخوان‌ها را کشید و دید روی هم دو و نیم کیلو است. گفت: الحمدلله رب العالمین، خدایا! شکر، اتفاقاً بچه‌ام هم دنیا آمده بود، دو و نیم کیلو بود! من هم همان امانت را به تو برگرداندم.

حالا این مطلب از باب مثال است. پروردگار عالم می‌گوید: این دست را به تو دادم، اتفاقاً گفتم: برای من است، در راه خودم خرجش کن. «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ»، اولیاء خدا می‌گویند: پس حالا که رجوع کردی، باید مال خودش باشد. وقتی ملائکه بو می‌کنند، بوی خدایی بدهد. نه این که آن لحظه‌ای که ملک‌الموت می‌آید سینه را بو می‌کند، ببیند وای! چه بوی تعفنی! این دیگر مال خدا نیست و مال شیطان شده است. «أَعْدَى عَدُوک»، نفس، شیطان درون و شیطان بیرون با هم، هم‌دستی کردند و تمام این اعضاء و جوارح را خراب کردند و دیگر بوی خدایی نمی‌دهند.

مراقبت دائمی اولیاء خدا از اعضاء و جوارح خود!

چرا عیسی‌بن‌مریم(ع)، دست و نفسش، شفا بود؟ چرا موسی کلیم(ع)، ید بیضاء داشت؟ حالا، عیسی‌بن‌مریم و موسی کلیم(ع) که نبی از ناحیه خدا بودند، اما چرا امثال مرحوم نخودکی اصفهانی هم نفس شفا داشتند؟ چون برای خدا بودند. دستی که خدایی باشد و یا نفس خدایی، معلوم است که شفا دارد. چشم خدایی، معلوم است که نافذالعین است و اثر می‌گذارد. مگر کسی واقعاً قسی‌القلب شده باشد و إلا اگر کسی بخواهد و درب شفاخانه برود، این‌ها شفا می‌دهند. اما اگر کسی خودش نخواهد، نمی‌شود؛ همان‌طور که در محضر پیامبر(ص) هم بودند اما شفا نگرفتند؛ چون خودشان نخواستند و از منافقین بودند، «وَ مِمَّنْ حَوَّلْکُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ». اما اگر کسی خودش بخواهد، مرحوم نخودکی هم شفا می‌دهد! چرا می‌توانند شفا دهند؟ چون اعضاء و جوارح خود را نگاه داشتند و فهمیدند برای خودشان نیست.

لذا کد اصلی و مهم این است: اولیاء خدا فهمیدند، این، اولاً نعمت است و نعمت هم «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی» است. حالا چون فضل پروردگار عالم است، «لِیَبْلُوْنِی» هم هست؛ یعنی برای ابتلاء است؛ پس باید مواظب بود. دیگر از این‌جا به بعد مراقبت می‌کنند، غفلت نمی‌کنند، می‌ترسند و مدام به خودم می‌گویند: نکند ... نکند ... نکند ... مثل ما یله و رها نمی‌کنند که هر طوری شد، شد. حساب می‌کشند و باحساب هم کار می‌کنند.

بیان کردم: حاج سید احمد آقا بعد از چهلم امام راحل فرمودند: من امام را در عالم رؤیا دیدم. گفتم: آقا! چه خبر؟ چه شد؟ فرمودند: احمد! خیلی سخت است. ما گذشتیم، اما از دست تکان دادن‌ها هم سؤال کردند که چرا آن‌جا زیادتر و این‌جا کمتر بود؟! عالم، حساب و کتاب دارد و بی‌حساب و کتاب نیست که همین‌طور زبان و چشمانم را باز کنم و قلم به دست بگیرم و هر چه دلم خواست انجام بدهم! در کسب و کارم، حق الناس را رعایت نکنم! و ... - از آن‌جایی که خدا کریم است، شاید بشود برای آنچه بین من و خداست، کاری کرد، اما حق الناس خیلی عجیب است. اولیاء خدا دائم مراقب اعضاء و جوارح خود هستند و می‌گویند: اگر هم می‌خواهی قوی‌اش کنی، «قو علی خدمتک جوارحی». لذا این‌ها می‌فهمند که این اعضاء و جوارح برای خودشان نیست، فلذا کفران نعمت نخواهند کرد و این یک نکته بسیار مهم است.

تشر زدن به اعضاء و جوارح!

اما وجه چهارم از کفر که به فضل الهی در جلسه آینده بیان می‌کنم و الآن فقط مقدمه آن را می‌گویم، این است: «و الْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْکُفْرِ تَرْکُ مَا أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَآءَکُمْ وَ لَا تَحْرَجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» [8]». وجه چهارم کفر، این است که انسان، اوامر پروردگار عالم را زمین بگذارد. این مطلب هم نکاتی دارد که غوغاست و در جلسه آینده إن‌شاءالله بیان خواهیم کرد. اگر انسان، این کار را انجام دهد، او را گرفتار می‌کند و خیلی از گرفتاری‌های مملکت ما به خاطر همین است. از جمله امر به معروف و نهی از منکر است که اگر رها کنیم، گرفتاریم.

کفران نعمت نکنیم، چه به ظاهر در مورد نعم و عطایای الهی مانند نان و غذا و ... و چه با اعضاء و جوارح که مهم است و وجه ثالث کفر، همین است. پس با اعضاء و جوارح، گناه نکنیم و خیلی مواظبت کنیم. خواهیم هم که خدا توفیق دهد. اگر همه این را

بدانند و دیگر مواظبت و مراقبت کنند، چه می‌شود!

از همین امشب این را الگوی ذهنی خود کنیم، «إنما الأعمال بالنیات» همین است و نیت، عمل را به وجود می‌آورد. به خودمان بگوییم: دیگر مال من نیستی. آخر من فکر می‌کنم خودم برای خودم هستم. تازه این که هیچ، فکر می‌کنم همه چیز برای من است. همسرم برای خودم است، فرزندم برای خودم است، آن یکی مال خودم است، ... دنیا مال خودم است. اصلاً اگر بفهمیم که خودمان هم برای خودمان نیستیم و این را به عنوان یک کد در ذهنمان داشته باشیم و همیشه با آن راه برویم و طی طریق کنیم، موفق خواهیم بود.

بگوییم: من خودم هم برای خودم نیستم. لذا تا نفس دون خواست یک غلط اضافی کند، به او تشر بزنم و بگویم: غلط نکن. تا زبانم خواست نعوذبالله به فحاشی باز شود، به او تشر بزنم. تا دستم خواست نعوذبالله به خیانت و یا کتک زدن همسر بلند شود - خاک بر سر آن مردی که اسمش مرد باشد و بخواهد دستش را بلند کند. واقعاً مرد است؟! نامرد است! - بگوییم: آقا! این دست برای تو نیست. به چه جرأت آن را بلند می‌کنی و یا با آن، خیانت می‌کنی؟! به چه جرأت با این زبان و چشم خیانت می‌کنی؟! به چه جرأت با این گوش خیانت می‌کنی و حرف‌هایی را می‌شنوی؟! مدام کنترل کنیم و به اعضاء و جوارحمان بگوییم.

اگر از امروز به بعد این را به عنوان یک کد قرار دادیم، غوغا می‌شود. امتحان کنیم، ببینیم. تا خواستیم نعوذبالله غیبت کنیم، به طرف مقابل می‌گوییم: آقا! صحبت نکن. چون قبلش به گوشم گفتم: تو مگر برای خودت هستی که بخواهی هر چیزی را گوش دهی؟! تو مال خدایی، خدا داده و من هم باید مراقبت کنم که نکند تو عامل بدبختی من و من هم عامل بدبختی تو بشوم. تو هم فردای قیامت بر ضد من شهادت دهی. اگر کسی نمایی می‌کند، جلوی آن را بگیریم و نگذاریم گوشمان، گوش دهد. زبان هم همین‌طور است، نگذاریم بیجا سخن بگوید. آن وقت ببینید چه می‌شود!

اولیاء خدا می‌گویند: اگر این اعضاء و جوارح را کنترل کنیم، چرا ما شیخنا الاعظم، آیت‌الله العظمی بهجت، آیت‌الله حق‌شناس و آیت‌الله خوشوقت نشویم؟! مگر آن‌ها چه کردند؟! آن‌ها فهمیدند این اعضاء و جوارح برای خودشان نیست. تا خواست خطا کند، اجازه ندادند و جلوی آن را گرفتند. تا چشم خواست یک جایی برود، سریع پلک را روی هم گذاشتند و گفتند: کجا می‌خواهی بروی؟! می‌خواهی هم خودت و هم من را بدبخت کنی؟! تا لقمه‌ای را می‌توان بیجا کسب کرد، می‌گویند: کجا؟! می‌خواهی من را بیچاره کنی؟! می‌خواهی پوست و گوشت و استخوان من از این لقمه حرام شود؟!!

خدا گواه است، به این خانه امام زمان و به این منبر رسول الله، اولیاء حتی جریان خونشان در این رگ‌ها را می‌بینند که این جریان خون، یک موقعی تسبیح و تحمیدش کم‌رنگ می‌شود! می‌بینند این چشم دیگر آن سوی قبلی را ندارد، این چشم دیگر آن اشک قبلی را ندارد. این قلب تا آیات عذاب را می‌خواند، شروع به لرزیدن می‌کرد و با پوست و گوشت و استخوان و تمام اعضاء و جوارحش می‌فهمید و از چشمانش اشک می‌ریخت. اما یک مقدار می‌گذرد می‌بیند دیگر خبری نیست، می‌گوید: چه شده؟! من چه زمانی از تو غافل شدم؟! کدام لقمه را خوردی؟! داد می‌زند! فریاد می‌زند! فردای آن روز، روزه می‌گیرد، به سر و سینه می‌زند و می‌گوید: وامصیبتاه، چرا غافل شدم؟! چرا حواسم نبود؟! چرا نفهمیدم؟!!

آیت‌الله قاضی بیست سال تلاش کردند که تا نامحرمی می‌آمد، چشمانش خودبه‌خود بسته می‌شد! البته این نه فقط مختص ایشان بود، بلکه خدا گواه است آیت‌الله قاضی‌ها هستند و بودند که این‌طورند. حالا اگر کمی احساس کند تغییری ایجاد شده؛ به خود می‌گویند: چه شده؟! دیگر آن‌گونه نیستی؟! طوری که انگار با چشم خودشان دعایشان می‌شود و به او تشر می‌زنند که چرا اشک نمی‌ریزی و ...؟!!

بعضی‌ها چطور مراقب هستند و می‌فهمند. دائم می‌ترسند و در دنیا، اهل ترس هستند. نمی‌گویند: رها کن، دو روز دنیا را خوش است. می‌گویند: کدام خوشی که اگر فردای قیامت، حتی یک روز، من را عذاب کنند - که یک روز آن، پنجاه هزار سال دنیا است - من طاقت ندارم، بدبخت و گرفتارم. این‌ها وقتی در دعای کمیل به آن فرازهای جایگاه عذاب می‌رسیدند، ناله می‌زدند، فغان می‌کردند، داد می‌زدند و ... ، گویی که الآن آن‌ها را در آتش جهنم انداختند و می‌بینند. مانند مادر بچه از دست داده، جیغ می‌زدند؛ انگار که دارند آن‌ها را آتش می‌زنند. لذا این‌طور هستند و می‌فهمند.

از امشب بگوییم: خدا! من دیگر به این اعضاء و جوارح نمی‌گویم که تو برای من هستی، می‌گویم: تو اماناتی. تا حالا که هر چه بود، خراب کردم. شرمندهام، حتی دیگر به دستم هم نمی‌توانم نگاه کنم، شرمندهام، گناه کردم. در آینه نمی‌توانم خودم را ببینم، چشم‌هایم گناه کرده. دیگر نمی‌توانم ذکر خدا را بگویم، زبانم گناه کرده.

فردی می‌گفت: با آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی بروجرودی دور بیت‌الله طواف می‌کردیم. یک‌بار دیدم، در حالی که دعا‌های طواف را می‌خواند که دیگران تکرار کنند، یک لحظه به آرامی گفت: جون! قربانت بروم! من شنیدم ایشان چه گفتند. دیگر نتوانستند دعاها را بخوانند و به من اشاره کردند که بخوانم. بعد از طواف، به آقا گفتم: چه شد؟ فرمود: مگر بو را متوجه نشدی؟! گفتم: چه بود؟! فرمود: بوی آقا جانم، یابن‌الحسن ... دور طواف، بوی ایشان را شنیدم، گفتم: جون! قربانت بروم!

پی‌نوشته‌ها

[1]. الکافی / ۳۸۹/۲ - ۱/۳۹۱.

[2]. النمل / ۴۰.

[3]. النمل / ۴۰.

[4]. إبراهیم / ۷.

[5]. البقره / ۱۵۱.

[6]. البقره / ۱۵۲.

[7]. البقره / ۱۵۶.

[8]. البقره